

404

گزارشی

واقعی از یک روز زندگی طلبگی

الله اکبر الله اکبر..... اشهد ان لا اله الا الله

دیگر وقت آن است که بیدار شوم از روزی که به این جا آمدم همیشه همین موقع بیدار می شوم. بیدار شدنی بسیار شیرین. من که همیشه خواب را از همه چیز شیرین تر می دانستم، حالا این بیداری را به دنیا نمی دهم. عجب انرژی ای دارد سحرها بیدار شدن وضو گرفتن با آب سرد و نمازی با شور و عشق در کنار دوستان. از این ساعت دیگر کارهایم آغاز می شود. یک روز زیبا، شیرین و پرهیاهو. البته گاهی اوقات از تنبلی چند ساعتی را هم دوباره می خوابم. خوبی این جا این است که کاری به خواب و بیداری ات ندارند. اینجا خود افراد هستند که برای خود و آینده ی خود تصمیم می گیرند.

نماز صبح تمام می شود. کتابی که دوست دارم را انتخاب می کنم و در کتابخانه ی بزرگی که هیچ گاه از مطالعه در آن خسته نمی شوم، مقابل کتاب می نشینم. همیشه با این کتاب حرف می زنم و او همدرد تنهایی من است. کتاب را می گشایم امروز صفحه ی ۱۱۵ رمان سهم من (و این بار بود که تصمیم جدی خودم را گرفتم و تلاش کردم از آن پس روی پای خودم بایستم .چون همسرم از افراد انقلاب کننده بود، هیچ جابه من کار نمی دادند. ولی نباید نا امید شد...) پس از ساعتی مطالعه دیگر نوبت رسیدگی به شکم بی چاره ام است که صدای غرغرش از صدای خروپف دوستم احسان هم بیشتر شده. اول یک لیوان چای داغ که تازه مهیا شده و سپس صرف صبحانه. آن هم صبحانه ای در کنار دوستان. از ساعت ۷ کلاس هایم آغاز می شود و تا اذان ظهر ادامه دارد. یقینا اگر این همه کلاس را در یکی دو سال گذشته داشتم کلافه می شدم ولی این جا کلاس هایی با شور و نشاط، با رنگ و بوی خدایی، بحث های علمی ناب و شوخی های اساتید و شاگردان همه را بیش از پیش به کلاس مشتاق می کند. تازه امروز که تفاوتی هم با روزهای دیگر دارد. باید انرژی ام را برای هنرنمایی در ورزش بعد از ظهر ذخیره کنم.

معمولا کلاس ها که تمام می شود همه می روند برای خوابی نیم ساعته قبل از اذان ظهر. اسمش راهم قیلوله گذاشته اند. اوایل نمی دانستم قیلوله چیست. بچه ها که می گفتند برویم قیلوله من هم چون فکر می کردم شاید دعا و یا عبادتی خاص باشد، قرآنی را که مادرم روز اول برایم گذاشته بود، می گشودم و قرآن می خواندم. بعد ها که فهمیدم قیلوله نوعی خواب است به خودم خنده ام می گرفت.

اما بعد از نماز ظهر و عصر و صرف نهارهای خوشمزه ای که هر کس یکی از آنها را بیشتر از بقیه دوست داشت یکی جوجه یکی قورمه سبزی یکی مرغ و من هم که عاشق غذای امروزی یعنی آبگوشت بودم. حالا نوبت کارهای شخصی است. تکالیفم را که نوشتم باز سراغ چای می روم به همراه لیوان دسته داری که درونش رنگ زیبای چای، هر کس را به سمت خود می خواند، به اتاق مخصوص اینترنت می روم به تازگی پنج دستگاه جدید هم برای استفاده طلاب مهیا کرده اند و به قول دوستان گشتی در فضای مجازی می زنم. "

اصلا همیشه بعد از ظهرهایم جذاب و شیرین است. هر روز برنامه ای جدید ، پخش فیلم و کلیپ، کلاس های علمی و جذاب و

بسیاری از برنامه های دیگر خصوصا اردوهای بیرون شهر که خستگی را از تن انسان دور می کند البته اگر خستگی ای داشته باشد.

با این حال، شب که می شود، ما که تمام عصرهای هفته یک برنامه ی خاص از جمله فوتبال، حرم ، استخر و غیره داریم ، باز هم

روی فراوانی داریم اکثر شب ها بعد از انجام مباحثات (مباحثه یعنی این که درسی را که امروز استاد به ما یاد داده به یکدیگر توضیح میدهم) مشغول بازی و خنده های از ته دل که خیلی وقت ها یاد دوران کودکی ام می افتم می شویم و باز هم با اجبار به سمت خواب رهنمون می شویم، خوابی که روزی از او جدا نمی شدم .اما چه کنم که حال مرا به زور به خواب می فرستند. آری این است زندگی. زندگی ای که در آن به دنیا و اطراف خود به چشمی دیگر می نگریم. دیگر نه خستگی نه دعوا مرافعه ، نه کتک و توهین و نه هیچ یک از آن اموری که دوستی را زائل می کند، وجود ندارد. و این است زندگی با طعم قند. زندگی با قلبی گشاده ، به نام زندگی شیرین.

مشاهده سایر گام های طلبگی

گام دوم: هدف خود را از ورود به دنیای طلبگی روشن کنید.

گام چهارم: حوزه علمیه چیست؟

گام ششم: در دوران تحصیل در حوزه چه می گذرد؟

گام هشتم: معرفی یک مدرسه علمیه

گام اول: به حوزه بروم یا نه؟

گام سوم: داستان تولد حوزه علمیه

گام پنجم: سیکل یا دیپلم

گام هفتم: گزارشی واقعی از یک روز زندگی طلبگی